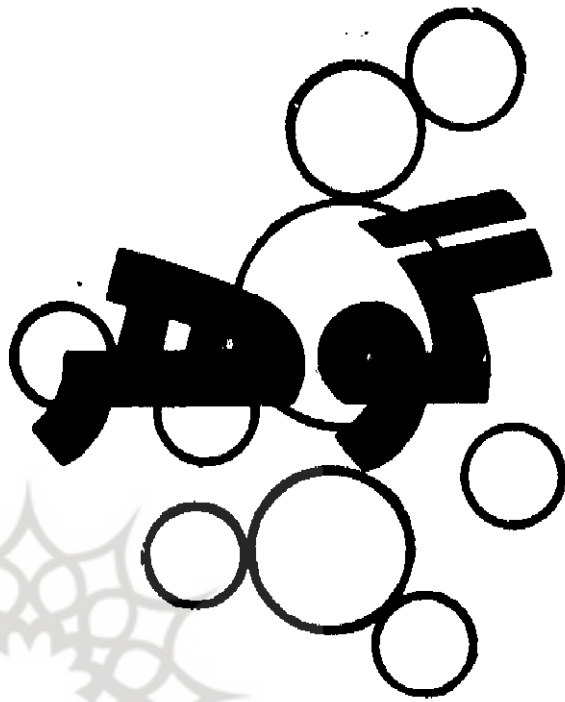


سال دوم - شماره ۵ مرداد ماه ۱۳۵۳



مدیرمسئول: مرتضی کامران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
بنام خداوند بخشنده و بخشاینده مهربان

تصادفی عجیب، انتشار کتاب شهید نیکام مرحوم ثقة الاسلام تبریزی و نیز چاپ مقدمه آن کتاب رادر «ماهنامه تحقیقی گوهر» بشماره پنجم مردادماه ۱۳۵۳ کشاند، یعنی ماهی که ۱۴ مردادماه ۱۳۵۳ شمسی مطابق ۱۶ رجب المرجب سال ۱۳۹۴ هجری قمری آن مقارن با هفتادمین سال انقلاب مشروطیت است، و بیادبود آن در سراسر کشور جشن می گیرند. درچنین هنگامیست که کتاب شرح حال این مجاهد غیور که روزعاشورای محرم سال ۱۳۳۰ قمری بدست لشکریان بیگانه بدار کشانیده شد، از طرف «بنیادنیوکوکاری نوریانی» منتشر میشود.

سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی

« (۴) »

زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی*

و بخشی از مشروطیت ایران

دیباچه

در تاریخ دور و دراز ملل و نحل جهان، و در سرگذشت حسرت آمیز و عبرت انگیز آدمیان، همیشه دو بخش متفاوت از یکدیگر، و دو قسمت متمایز از هم، بچشم میخورد: یکی، وقایع و حوادثیست روزمره و عادی و متعارف، که مداوم و آرام و آهسته و پیوسته، صورت وقوع می پذیرد، و خواندن آن نه امیدی و آرزویی در دل می پروراند، و نه شوری و هيجانی در خاطر برمی انگیزاند. فلان پادشاه یا وزیر یا امیر یا سرکرده، در فلان روزها بدنیا دیده گشودند، و سالی چند در ناز و نعمت و قدرت و شوکت و جنگ و گریز گذرانند، و باینسو و آنسو

* از این کتاب دو هزار نسخه بر کاغذ هشتاد گرمی و در جلد مقوایی بچاپ رسیده و در کتابخانه انتشارات سپهر (روبروی دانشگاه) و کتابخانه های معتبر تهران و شهرستانها به بهای هر جلد ۶۰۰ ریال بفروش میرسد.

سفر کردند، و چنین خدمت را پایه نهادند و چنان بدعت را پی افکندند، و در فلان روزها از جهان رخت بر بستند. فلان شهر یا دیه یا مزرعه یا قلعه، در فلان سال، ساخته و پرداخته شد، و در فلان سال، بر اثر هجوم سیل و یا وقوع زلزله، ویران و خراب گردید. فلان سرکش یا غی، در فلان تاریخ، در بیغوله گردنهای، راه بر کاروانی بر بست و بقتل و غارت نشست، و در فلان تاریخ، در گوشه زندانی یا در خرابه بیابانی، دارفانی را بدرود گفت و... و... و...

دو دیگر، سوانح و اتفاقاتیست ناگهان و بالاتر از حد معمول زمان. که، گاه بگاه، بشکل توفانی سرکش و باجهش و جنبش برق و باد میآید و میگذرد و سرگذشت ملتی و سرنوشت امتی را، از ریشه و بن، زیر و زبر میسازد. راهها و رسمهای کهنه قدیم و عادات و سنن فرسوده قویم چندین هزار ساله را، که هر رشته آن با پود و تار جان میلیونها پیر و جوان و خرد و کلان بیج و تاب خورده است، از هم میگذرد و دگرگون میکند و بجای آنها، بدعتهای تازه و نظامهای نوین مستقر میسازد که آگاهی و وقوف بر آن، دلها را میلرزاند و سرها را بدوار می اندازد.

قیامها و شورشها و نهضتها و انقلابهای فخیم و اصیل و تاریخی، در زمره این رویدادها بشمار میآید که اگر آنها را از میان تاریخهای کشورها بدر آریم، آنچه باقی میماند، اموریست عادی و ساده و معمول و پیش پا افتاده، همانند خوردن و رفتن و نشستن و برخاستن که به نشستن و خواندن نیرزد. در تاریخ زندگی هر ملت و مملکت، از اینگونه قیامها و نهضت‌های تاریخ آفرین، با عدت کم یا زیاد وحدت خفیف یا شدید، وجود دارد و همانهاست که هسته حقیقی و کانون واقعی ترقی و اعتلا یا تدنی و انحطاط آن مملکت و جوهر و خمیرمایه غیرت و همت یا سستی و فتور آن ملت را تشکیل میدهد و از همین جا است که تاریخ را آینه عبرت زمان و مجالی حال و مآل جهانیان خوانده اند. این نهضت‌های قویم و انقلابهای اصیل، در زنجیره وقایع، چون وسط العقد و در کنگره حوادث، بمانند دره التاج، می درخشند و همه رویدادهای دیگر را، از خرد و بزرگی و سخت و سست و تلخ و شیرین، تحت الشعاع قرار میدهد و از همان بر خورد نخستین نظر خواننده و خفاطرجوینده را بسوی خود می کشاند.

این نهضت‌ها و انقلاب‌ها، در حقیقت، نبرد و ستیز میان یزدان و اهریمن و رحمن و شیطان و تیرگی و روشنائی و حق و باطل و ظلم و عدل و سزا و ناسزا و روا و نارواست.

فرزند آدم، از آن زمان که خود را شناخت و بحقوقی که خداوند عالم، بمشیت کامله و حکمت بالغه خود، برای او مقدر و مقرر داشته است پی برد، بصرافت طبع، دانست که آزاد و مختار آفریده شده است و باید آزاد و مختار بماند و بزید و از نعمات بیدریغ و مواهب بیکران بساط آفرینش. و سفره عام و خوان ینمائی که در بسط زمین گسترده است، و دوست و دشمن و آشنا و بیگانه و مرغ و مور و مگس بر گرد آن نشسته اند، بنوبه خود، و باندازه هوش و کوشش، تمتع برگیرد و سرانجام آزاد بمیرد.

بنابراین تاریخچه زندگی او، در این سه جمله، خلاصه میشود: آزاد آمدن و آزادماندن و آزاد مردن. پس بر او فرض و لازم و واجب و متحتم است که برای حفظ و صیانت این آزادی و اختیار، با تلاشی بی‌گیر و نبردی بی‌امان، بکوشد و نگذارد کسی باین حق مسلم خدا داد او دست تخطی دراز کند و قوی بر ضعیف چیره شود و فردی، تنها و تنها به نیروی زور و قلدری، حقوق جمعی را پایمال و نگدکوب سازد.

آزادی و اختیار، هر آدمی را، عطیۀ عالی و هدیه متعالی حیات و موهبت عظیم خدائی و ناموس اعظم خلقت است. پس نشکفت اگر از آغاز جهان تا کنون، در راه حفظ و استیفای کامل و شامل آن، از دستبرد و تاراج ظالمان و حق‌کشان و رنگ و نیرنگ متجاوزان و فزون‌طلبان، نهضت از بی‌نهضت و جنبش از بی‌جنبش پدید آمده است که در میان آن‌همه، نهضت عالی و مقدس اسلام و انقلاب کبیر و عمیق فرانسه، نمودارهایی ارزنده بشمار میرود.

این جنبش و کوشش در راه آزادی، تا بزمان ما نیز، در جهان، گاه آشکار و عیان و گاه نهفته و پنهان، دنبال می‌شود و ادامه دارد و حتی بدمی منقطع و مرتفع نشده است و نخواهد شد. اگر بازور و فشار و تهدید و ارباب، از ظهور و شهود آن بر روی زمین و در عرصه اجتماع، جلو گیرند، بیدرنگ، با نیروی جادویی خود، بیز زمین فرو می‌رود، و در پیج و خم دهلیزها و شکاف غارها و شکم مفاکها، راه خود را طی می‌کند و بعد، در موقع مناسب و مجال مساعد، چون کوه آتش فشان، به بیرون دهن می‌گشاید، و باغرش رعد و تابش برق، دود و دم آتشین و زهر آسمین مواد تفتنه و گداخته خود را بیرون می‌ریزد و هستی مردمی و بساط عالمی را تارت و مرت و سیاه و تباہ می‌سازد.

هم‌اکنون، در عصر ما، همه افکار و مساعی امانا و صلحای قوم بشری، مستدام و علی‌الدوام، بکار است که حقوق ذوالحقوق را، از دست‌درازی غاصبان و متعدیان، محفوظ و مصون بدارد.

ایجاد کاخ عظیم سازمان ملل متحد که بر جبین صفا رفیع ایوان آن «منشور آزادی» و «توقیع برابری» را آویخته‌اند و دستگاه عظیم «حقوق بشر» که چرخهای تند و تیز آن، بروز و بشب، در گردش و جنبش است و تبعیضات نژادی و تفاوت‌های طبقاتی و بی‌عدالتیهای اجتماعی و امتیازات قومی را، در میان دندان‌های خود، خرد و مرد می‌سازد، رمزی شیرین از این کمال مطلوب و نشانی روشن از این جهاد مقدس است که بشر، همواره، بدنبال آزادی و برابری در تکاپو و کشمکش بسر میبرد و در طریق تحقق آن، از ویران ساختن آبادیها و ریختن خونها و بر باد دادن جانها و بخراک افکندن سرها، نمی‌پرهیزد و بیمی و هراسی بدل راه نمی‌دهد.

راست است که این همه تلاشها و کوششها و نبردها هنوز، آنگونه که باید و شاید، به نتیجه‌ای تام و تمام نرسیده است. هنوز گلوی نازک ناتوانان تهیدست، در چنگ درشت نیرومندان توانگر، در فشار قرار دارد. هنوز رشته سرنوشت ملل ضعیف و بینوا و قانع، در میان انگشتان حسابگر دول قوی و حریص و طامع، پیچ و تاب می‌خورد. هنوز شعار منحوس و مدروس «الحق لمن غلب» در گوشه و کنار جهان «کوس لمن الملکی» می‌کوبد و نعره «هل من مزید» می‌کشد... و... و... ولی

اگر نظر بدنبال افکنیم و تاریخ جهان‌درا، از آغاز تا زمان حال، اذیر نظر بگذرانیم و استبدادها و بی‌عدالتیها و محرومیتها و ظلمها و زورگوئیها و حق‌کشیها و حبسها و شکنجهها و قتلها و غارت‌های رنج‌افزا و طاقت‌فرسای بی‌حد و حصر حاکمان و ظالمان و زورمندان را، که همه و همه برگرد محور امحاء حریت و مساوات و نابود ساختن آزادی و برابری فرد و اجتماع دور میزند، تجزیه و تحلیل کنیم و با وضع فعلی جهان و حال کنونی جهانیان بسنجیم، آشکارا، باین نتیجه می‌رسیم که این تلاش‌ها و نبردها و قیام‌ها و نهضتها و انقلاب‌های فردی و اجتماعی، و خلاصه آبیهای از دیدگان بدرآمده و آتش‌های از سینه شعله کشیده و جان‌های بر باد رفته و خون‌های بر خاک ریخته، بی‌اثر و بی‌ثمر نبوده و ریشه درخت کشتن ظلم و بنیان محکم کاخ ستم را لرزان و ویران ساخته است. البته کار تمام نیست و راه به پایان نرسیده است و باید باز در راه حفظ آزادی جنید و کوشید و از اینار مال و بذل جان‌امساک و ضنّت روانداشت تا اینکه سرانجام، اساساً و اصولاً اندیشه بازگرفتن یا محدود ساختن «حق آزادی و اختیار» افراد بشر، از کرة خاک، نابود شود.

براستی اگر این شورش‌ها و انقلاب‌ها و جانفشانیها و قربانیها و فداکاریهای بی‌ریب و ریا و پاک و خالص آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی و برابری‌جوئی نبود، و جریان کار جهان و جهانیان، بر طبق همان اصول ابتدائی بربریت و بهیمیت «قانون جنگل» و «استبداد مطلق» و «استعمار صرف» و «استعمار محض» پیش میرفت، اینک چهره عالم در قرن ماکه سال ۱۳۵۲ شمسی و ۱۳۹۳ هجری و ۱۹۷۴ میلادی است چه بود؟ بیشک هر سری بی‌مغز که قدی بلند و گردنی افراخته و سینه‌ای برجسته و بازوئی ستبر و مشتی کوبنده و تیغی بران و تفتگی غران میداشت، بی‌چون و چرا و بی‌بناک و بی‌پروا، بر گروهی، بیدفاع و بی‌سلاح و ضعیف‌الجنه و نحیف‌البینه، حکومت میکرد و فرمان میراند و نعمت و لذت جهان را مملک طلق و حق مطلق خود میدانست و برای دیگران، اساساً، حتی حق حیات نیز، قائل نبود، چه رسد بحق آزادی و اختیار!!

منت خدای راعز و جل، که بالاخره صفحه آفرینش جهان‌درا، رفته رفته، بر محوری، جز حکومت قلدران و فرمانروائی زورمندان، بگرددش افگند و برای حمایت و صیانت مظلومان و ناتوانان، بمرور، حدود و موازین و قوانینی مقرر و مقدر فرمود و به بشر متجاوز و متخطی، اندک‌اندک، نیروی فهم و ادراک این حقیقت را داد که بداند هر جانوری حق دارد باندازه هوش و کوشش خود از نعمتهای خلقت بهره برگیرد و در چهار دیوار جهان کوچک خود، بی‌آنکه بحریم حرمت دیگری تخطی و تجاوز کند، آزاد و مختار بزید و هر چه خواهد بیندیشد و هر چه خواهد بگوید و هر چه خواهد بنویسد و هر چه خواهد بکند و هیچ قدرتی را حق آن نباشد که این حق مسلم و مقدر خداداد را از او بگیرد و یا آنرا محدود سازد.

با این بررسی تاریخی، باید خاطر شاد و دل‌قوی داشت که باقیمانده استبدادها و حق‌شکنیها و تبعیضها و محرومیتها و ظلمها و بی‌عدالتیهای موجود در نقاط مختلف جهان نیز، بطور قطع و یقین، رخت از جهان بر خواهد بست و پرچم صلح و سلم و امن و امان و حق و عدل و آزادی و برابری ر

همکاری و برادری، در همه سرزمین‌ها، برافراشته خواهد شد و آدمی، از سیدقیشی تا سیاه حبشی، در زیر سایه بلند پایه آن زندگی شیرینی خواهد گذراند.

در متجاوز از نیم قرن پیش، یعنی در حدود سال ۱۳۲۴ هجری، و مطابق ۱۲۸۵ شمسی، و مطابق ۱۹۰۶ میلادی، در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه و اوائل سلطنت محمدعلی شاه قاجار، در این کشور فراخ و پهناور و در فضائی رعب‌انگیز و دهشت‌خیز، که ابرهای مظلّم جور و اجحاف و ظلم و اعتساف هوای آنرا بدود و دم خفقان آور خود تیره و تار ساخته بود، و از میان قومی بزرگ و بزرگ‌زاده و قانع و صبور و زحمت‌کش و حمول، که بر اثر هجوم و فشار معدودی ظالم و ستمگر بجان آمده بودند و رهائی از رنج و شکنجه روحگداز و طاق فرسا را، روزنه امیدی می‌جستند، نهضتی قویم و جنبشی عظیم، از انقلابات و نوع هیجاناتی که بآن اشارت رفت، پدید آمد که باید ریشه ابتدایی آنرا در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، پادشاه شاخص و مقتدر و مستبد این سلسله، یافت.

سلسله جنبان این انقلاب دو دسته بودند:

نخست، ایرانیانی، که در نتیجه رفت و آمد بکشورهای جهان و دیدن نوع حکومت و شکل اداره مملکت دیگران و خواندن نوشته‌های نویسندگان آزادیخواه و بشردوست، نمیتوانستند وضع موجود کشور خود را، با آنهمه نارواییهای و ناسزائیها و استبداد رأی‌ها و مطلق‌العنائیها، بر خویشتن هموار کنند، از آنرو، جسته و گریخته و آشکار و پنهان، زمزمه آزادی سردادند و مهمه مبارزه با زور و قلدری را برپا کردند و بدر قیام و تخم اقدام را، در زمین دلهای آماده و در مزرعه خاطرهای مستعد، بیفشانند تا عده‌ای مخلص هوادار و مؤمن فداکار یافتند.

دسته دوم، ایرانیانی، از عارف و عامی و کاسب و روحانی، که در داخل مملکت، بروز و شب، اعمال و اقوال فزیح و فجیح مشتی مستبدان و جاه طلبان و قدرت‌جویان و ستمگران و زورمندان را بچشم خود میدیدند و بگوش خود می‌شنیدند و آنها را از هر حیث، با مبانی اخلاقی و اصول فلسفی و فضائل انسانی و مکارم روحانی دین مبین اسلام و مواعظ و حکم حکیمان و عارفان و حقائق و دقائق منظوم و منثور ظالم‌گداز و مظلوم نواز شاعران و نویسندگان عالی همت و آزادمنش و پاکدل و پاکیزه نهاد خود، مغایر و مخالف میدیدند، از آنرو، همدل و همزبان و همراز و همدستان، بر آن شدند که آن وضع نامطلوب را دگرگون کنند و بساط گسترده قلدری و زورگوئی را از بنیان در نوردند و برچینند.

نتیجه تشریک مساعی و تعاطی افکار و تلاقی انظار این دو دسته این شد، که بر اثر تبلیغ و ترویج مرام، رفته رفته، کار قیام از افراد بجماعات رسید و تظاهرات از محوطه سرداب‌های تیره بصحنه تالارهای روشن کشید و گروهها و جرگه‌ها و انجمن‌های خرد و بزرگ تشکیل یافت تا به آنجا که گروهی از آزاد مردان پاکدل و پاکیزه نهاد، که از دیدن چهره‌های افسرده و فرسوده

و شنیدن ضجه‌های دلخراش و جانکاه هموعان مظلوم و خواجه ناشان محروم خویش، بزیر غل آهنین و زنجیر سنگین سیاه چالهای مهلك و زندانهای مخوف عمال مستبد و خودپسند و خودخواه، بی تاب و توان شده بودند، قامت مردی علم کردند و آستین همت بالا کشیدند و دامن غیرت بکمر زدند مگر بتواند گلوی فشرده مظلومان بی پناه را، از میان سرپنجه فشارنده ظالمان بی امان، نجات بخشند.

مقصود سردانندمان پاکباز و کارگران سر باز این نهضت مقدس و قیام بحق آن بود که بجای اراده و حکم فردی، که جان و مال و عرض و ناموس جمعی را، در گرو هوی و هوس بی بند و بار و شهوت و غضب بیحد و حصر خود دارد، «حکومت قانون» و «منشور آزادی» و «توقیع حق» و «نظام منطقی» و «فرمان عقل» را جانشین کنند و سازمان و تشکیلاتی بوجود آورند تا اگر دست و پائی خواست بحریم حرم امنیت و مصونیت حیات و حق کسی تجاوز و تخطی جوید با حربه قانون شکسته و خرد و مرد شود.

بی هیچگونه سخن، نهضت مشروطه ایران یکی از نهضت‌های آزادی بخش است که در حدود هفتاد سال پیش، در این گوشه از جهان پهناور و در قلب تپنده آسیا، بوجود آمد و شعله‌های سرکش آن کم کم بالا گرفت و مال و منال و تن و جان و آبرو و اعتبار متجاوزان بحقوق ملت و متمدیان بناموس امت را در تنوره دود و دم خویش خاکستر کرد و بر باد داد.

کسانیکه از ریشه و کنه این قیام مقدس ملی بیخبرند، و بآمال و امانی پاک و احساسات و عواطف پاکیزه بانیان شریف و اصیل آن وقوف ندارند، و یا اینکه از مبانی و اصول مشروطه نیم بند و حکومت قانونی ابر و ناقص بعدی که اراده ملت در آن دخل و تصرف نداشت، آزرده جان و ملول خاطرند، چنین می‌انگارند که در صدر مشروطیت نیز کار بر همین منوال بوده است! از آنرو، بی عنایت بحقائق تاریخ، می‌اندیشند که این قیام و انقلاب، از نخستین گام، طبیعی و فطری نبوده است، و تمصب آمیخته بمیل و شهوت معدودی افراد داخلی و تحریک و تقویت جمعی عمال خارجی، بنیان گذارنده و پایه نهنده آن میباشد.

اما محققان ژرف‌نگر و با انصاف، که با توجه بحوادث و اتفاقات روزمره، آنگونه که واقع میشود، بکنه تاریخ پی‌میرند، میدانند که ماجرای شورانگیز این نهضت و اقوال و افعال صدور و خلاقان آن، در آغاز کار، با اصول نهضت‌های انقلابی پاک و پاکیزه ملی، مطابق النعل بالنعل، منطبق و بانصوص مصرح قانون اساسی آزادی، جزء بجزء، موافق بوده و بر موئسی، از آن خطوط مسطر، انحراف و اعوجاج نداشته است.

نتی طیب و طاهر و قصدی بی غل و غش و انگیزه‌ای پاک و پاکیزه، مردمی مخلص و مؤمن را؛ بجنبش افگند و آتشی مقدس را در گوشه و کنار کشور شعله‌ور ساخت.

قیام نخستین و رستاخیز ابتدائی رنگی صد در صد ملی و اجتماعی داشت و مقدمان حقیقی و امامان واقعی این شریعت نوین سیاسی، در کار خود، قربة الی الله و طلباً لمرضاته، قیام و اقدام

کردند و تمنیات فردی و فوائد شخصی را در آستان منافع عمومی و مصالح اجتماعی سر بریدند و قربان ساختند.

این نهضت، بیشک، از احساسات اصیل و فاخر توده ملتی که از مفاسد استبداد و مظالم مستبدان بجان آمده بودند مایه و نیرو گرفت و تمام طبقات مردم، از کاسب بازاری تا عالم روحانی، و از جوان نوخط نوخاسته تا پیرمغز پست سپیدموی، در آن شرکت مؤثر جستند.

کمال مطلوب و مقصد و مقصود نهضت یکی بود: درهم شکستن اراده و تصمیم فردی و از میان بردن نفوذ و فشار ارباب قدرت و رفع ظلم و جور و رواج عدل و قانون و بیک کلمه، و از گون ساختن اساس حکومت جابره مطلقه.

بانیان این اساس نیز، اغلب مردمانی مؤمن و معتقد و مخلص و متعصب و بآنچه میگفتند و در آنچه میخواستند صادق و شائق بودند، و به نیروی همین اخلاص عظیم و اتحاد کلام و وحدت مرام و مقصود راست و مقصد درست، توانستند بر قدرتی مجهز و منظم فائق آیند و شاهد دلآرای حق خود را بر کرسی بنشانند.

جای شك و تردد نیست که اگر کار جز بر این تیره جریان و صفحه حادثه بر محوری دیگر گردش داشت مستحیل بود که انقلابی داخلی بتواند تا این حد مؤثر و نافذ باشد که یکباره گروهی، چون سالکان و ارسته، دست از جان شیرین بشویند و پیشاپیش سیل موج خیز انقلاب قد علم کنند و سینه را هدف گلوله دشمن سازند.

در چین و شکن امواج خروشان توفان این انقلاب، با افراد پاکباز و پاکباخته‌ای بر میخوریم که جان بر سر آرزو نهادند، منتهی عده‌ای بشمار از آنان، که هسته حقیقی و نطفه واقعی آشوب بودند، گمنام ماندند و از فداکاریشان سخنی بر زبان‌ها نرفت و ورقی در دفترها بجانماند.

این نازنین جانان عمر بر باد داده و فراموش مانده، تاریخ حقیقی انقلاب را با خون پاک رگهای جنینده خود، مهر کردند و با خویشتن بگور بردند و هر چند سایشان نامشکور و جهدشان غیر مأجور ماند، اما نباید نگران بود و خاطر آزرده داشت، زیرا همانگونه که خاک رازدار و سر نگهدار، ماه به ماه، سینه می‌شکافت و گنجی مشحون به در و گوهر و آگنده بسیم و زر را، عرضه می‌دارد، کتاب قطور و اسرار آمیز تاریخ بشری نیز، هر چند گاه یکبار، بدست صاحب‌دل صاحب‌نظری، ورق می‌خورد و از زوایای خمول و خفایای خمود آن، نامی و اتفاقی چهره می‌کشاید و خودی مینماید و چشمان راز فروغ تابناک عظمت و ابهت خویش خیره میسازد. در میان کانونهای شعله‌ور این انقلاب، اجاق آذربایجان و بخصوص شهر تبریز، از همه

گرم‌تر و شراره‌انگیز تر بود و لهیب مشعل آن تا واپسین دم زبانه میزد و سرکشی میکرد.

تبریز، در خفقان و غلیان انقلاب، چون شیری زخم خورده و خشمگین، به خود می‌پیچید و می‌گریه و خون میریخت و تا دمی که حق را بر کرسی نشانید، یکدم آرام و قرار نگرفت.

در این کتاب، گوشه‌ای از پرده خونین انقلاب مشروطیت در تبریز بالا زده شده است و از آنجا میتوان بجا‌جای پس پرده آشنا شد و دقائق و حقایق اتفاقات و حوادث تاریخ آفرین

این رستاخیز عظمی را، همانگونه که بروزان و شبان، در گوشه و کنار کوی و برزن و کاخ و کوخ، این شهر صورت گرفته است دریافت و هیکل برافراخته و چهره برافروخته مردان و زنان توده ملت را، که نفس زنان و عرق ریزان و خون چکان، در پس سنگرها و یاد در میان میدانها، جانفشانی میکردند دید، و هیاهو و غوغای پهلوانان و قهرمانان و صفیر توپها و گلولهها و چکاچاک تیغها و صهیل اسبان همآوردان و حریفان را شنید.

این داستان سرگذشت ساده و پی پیرایه، ولی شگفت و شگرف، مردی غیور و مسلمانی مؤمن و پیشوایی روحانی و مجتهدی جامع الشرائط است که دوره زندگی او، در این شهر، با جوشش توفان انقلاب مشروطیت مصادف آمد و از آنجا که شیفته شیدای حق و آزادی بود نتوانست از موج خیز حادثه این توفان سهمگین و خروشان برکنار ماند و بناچار، بسائقه روح بزرگ و طبع آزاد و همت والا نهمت خویش بقیل و قال مدرسه پشت پازد و یکسره و بی پروا، از پشت مسند افادت و افاضت، بصفحه میدان جنگ و نبرد شتافت و در زمره شهدای انقلاب ایران جای یافت.

از این داستان و هزاران داستان دیگر که از ماجرای مشروطیت ایران، در صندوق سینهها، هنوز محفوظ مانده و اساساً از بیاض بسواد نیامده و یا بر صفحات تاریخ، جسته و گریخته، مرقوم افتاده است. میتوان دریافت که این انقلاب، همانگونه که در مقدمه این دیباچه اشاره شد، ریشه‌ای عسقی و اصلی قویم و رنگی ملی داشت.

«بقیه دارد»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دبیر کل بنیاد - دکتر نصره الله کاسمی

پرتال جامع علوم انسانی
نصره الله کاسمی